

ریشه‌یابی مخالفت مردم بلوچستان با اجرای قانون سجل احوال در دوره پهلوی اول

حسن رازنهان*

سهراب یزدانی**، عبدالودود سپاهی***

چکیده

بلوچستان آخرین ناحیه از ایران بود که دولت پهلوی اول اقتدار خود را در آن توسعه داد. به دنبال استقرار دولت بلافاصله کارگزاران حکومتی برنامه‌های مختلفی را در زمینه مدرن‌سازی و تثبیت قدرت دولت مرکزی آغاز کردند. اجرای قانون سجل احوال با هدف شناخت و احضار مشمولان از برنامه‌های دولت مرکزی در بلوچستان بود که در مقایسه با دیگر مناطق ایران دیرتر آغاز شد و طی دو مرحله انجام گرفت. اقدامات مأموران سجل احوال با مخالفت‌ها و مقاومت‌های گسترده‌ای از سوی ساکنان این منطقه روبه‌رو شد و به واکنش‌های متفاوتی انجامید. در این پژوهش تلاش شده است به این سؤال پاسخ داده شود: چه عواملی از نظر فکری و ساختاری موجب مخالفت مردم بلوچستان با قانون سجل احوال شد؟ پاسخ به این سؤال شناخت وقایع تاریخی مؤثر در شکل‌گیری ذهنیت مردم بلوچ درباره حکومت و آگاهی از برنامه‌های نوسازی و چگونگی اجرای آن‌ها را می‌طلبد؛ بنابراین، ضمن توجه به این نکته، تحول‌ها و رویدادهای دوره براساس روش تحلیل تاریخی با کمک اسناد و مدارک آرشیوی و نیز بهره‌گیری از دیگر منابع بررسی می‌شود. یافته‌ها نشان می‌دهند که ذهنیت شکل‌گرفته

* دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه خوارزمی، hasan_raznahan@yahoo.com

** دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه خوارزمی، sohrab-yazdani-78@yahoo.com

*** دانشجوی دکتری تاریخ، دانشگاه خوارزمی (نویسنده مسئول)، sepahi.a.v@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۸/۲۶، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۱۹

حاصل از روش حکومت‌های پیشین و تضاد برنامه‌های نوسازی با جامعه سنتی بلوچستان از علل اصلی مخالفت در برابر این قانون بودند.

کلیدواژه‌ها: بلوچستان، پهلوی اول، سجل احوال، مخالفت مردم.

۱. مقدمه

نگاهی به تحولات بلوچستان در تاریخ ایران نشان می‌دهد که موقعیت و اوضاع جغرافیایی این ناحیه تأثیر زیادی در نوع و میزان تسلط حکومت‌های مرکزی بر آن داشته است. از دوران صفویان نفوذ دولت مرکزی در بلوچستان افزایش یافت و حمله‌های متعددی به این بخش از ایران صورت گرفت. در نتیجه، حضور و اثرگذاری دولت مرکزی در این ناحیه در مقایسه با دوره‌های قبل بیش‌تر شد.

در دوران قاجار و به‌ویژه از دوره ناصرالدین شاه، بر اثر سیاست‌های امیرکبیر، بیش‌تر حاکمان محلی بلوچستان اطاعت خود را از دولت مرکزی اعلام داشتند و از آن‌پس اداره این ناحیه به حاکم کرمان سپرده شد و کرمان و بلوچستان تا پایان این دوران یک ایالت را تشکیل می‌دادند. در سال‌های پایانی حکومت قاجار شورش‌هایی در برابر فشارهای مالیاتی حاکمان در بلوچستان روی داد و هم‌زمانی این مخالفت‌ها با انقلاب مشروطه به کاهش اقتدار و سرانجام به قطع تسلط دولت مرکزی انجامید.

ارتش پهلوی در سال ۱۳۰۷ ش به فرمان‌دهی سرتیپ امان‌الله جهانبانی، فرمان‌ده لشکر شرق، به خودمختاری خوانین بلوچ پایان داد و اقتدار دولت مرکزی را به تدریج در سراسر بلوچستان برقرار کرد. تفاوت عمده این حکومت جدید آن بود که برخلاف حکومت‌های پیشین اقتدار آن منقطع نبود و فقط به گرفتن مالیات از ساکنان بلوچستان بسنده نمی‌کرد؛ علاوه بر این، در صدد اجرای برنامه‌هایی بود که تا آن زمان در بلوچستان بی‌سابقه بود. در اجرای برخی از برنامه‌ها در این ناحیه گاه ملاحظاتی از سوی کارگزاران حکومتی که عمدتاً نظامی بودند در نظر گرفته می‌شد.

از مهم‌ترین برنامه‌های فراگیر دولت پهلوی اول در بلوچستان قانون سجل احوال بود که طی دو مرحله به اجرا درآمد: در مرحله اول، صدور شناس‌نامه در بلوچستان به منزله برنامه‌ای عمومی از سال ۱۳۱۲ ش آغاز شد؛ در مرحله دوم، اجرای قانون سجل احوال در سال ۱۳۱۶ ش شروع شد. در هر دو مرحله بیش‌تر مردم نه‌تنها از گرفتن شناس‌نامه خودداری کردند، بلکه در مخالفت با آن در برخی مناطق بلوچستان به مأموران سجل احوال

حمله می‌کردند و در واکنش‌های شدیدتری شمار زیادی از مردم این ناحیه به خارج از ایران مهاجرت کردند.

در این نوشتار به دنبال پاسخ به این سؤال‌ایم که کدام عوامل تاریخی و ریشه‌دار و چه عوامل نوپدید در بروز چنین واکنش‌هایی تأثیر داشته است؟ بنابراین، برای پاسخ به این سؤال این فرضیه آزمون شده است که دو دسته عوامل در مخالفت مردم بلوچستان با برنامه سجل احوال نقش داشته‌اند: یکی ریشه در دوران قبل از پهلوی داشته و دیگری نتیجه اجرای برنامه‌های رضا شاه بوده است.

در بررسی‌ها و جست‌وجوهای انجام‌شده نوشته و اثر مستقلاً درباره اجرای قانون سجل احوال در ایران و واکنش‌ها در برابر آن دیده نشد و این پژوهش می‌تواند نخستین گام در بررسی واکنش‌های بخشی از مردم ایران در برابر قانون مهم سجل احوال باشد. این قانون یکی از برنامه‌های مهم در هویت‌سازی دولت پهلوی اول و پروژه‌ای مهم در زمینه نوسازی مرتبط با دیگر برنامه‌هاست که با وجود اهمیت آن کم‌تر به آن توجه شده است.

علاوه بر این، تحقیق و مطالعه درباره تحولات بلوچستان در تمامی دوره‌های تاریخی و به‌ویژه در تاریخ معاصر از زمینه‌های بکر پژوهشی است که قابلیت بررسی ازسوی پژوهش‌گران را دارد و به روشن شدن چگونگی اجرای برنامه‌های دولت و واکنش‌های مردم این ناحیه از ایران در دوره رضا شاه می‌انجامد.

۲. استقرار دولت پهلوی در بلوچستان و آغاز برنامه‌های نوسازی

وقایع ابتدای انقلاب مشروطه در کرمان موجب کاهش توجه حاکمان کرمان به بلوچستان شد و در نتیجه حاکمان محلی بلوچستان به وضعیت خودمختاری پیشین بازگشتند. تلاش‌های والی کرمان و بلوچستان نه تنها به بازگرداندن تسلط دولت نینجامید، بلکه با شکست نیروهای دولتی از بهرام‌خان، حاکم بلوچستان، در حوالی ایران‌شهر کنونی وضعیت برای احیای قدرت حاکمان محلی در بلوچستان مساعد شد که این وضعیت تا سال ۱۳۰۷ ش ادامه یافت.

یگانه ناحیه بلوچستان که در این سال‌ها، در پناه حضور نظامی انگلیسی‌ها، دولت مرکزی نفوذی کم‌رنگ در آن جا داشت دزداب (زاهدان کنونی) بود (مپس، ۱۳۰۱: پوشه ۱۰، ۱۹-۲۲).

رضاخان در سال ۱۳۰۲ ش دستور اعزام نیروهای نظامی را برای گسترش نفوذ دولت مرکزی به خارج از حوزه دزداب صادر کرد، اما این تصمیم رضاخان، وزیر جنگ، مبنی بر اعزام نیرو به بلوچستان (مپس، ۱۳۰۲: پوشه ۱۶، ۶۵) پس از کسب اطلاعات از این ناحیه تغییر کرد و به مأموریتی از جانب رضا شاه به شوکت‌الملک برای مذاکره با سرداران و حاکمان بلوچ انجامید (همان: پوشه ۱۸، ۳۹-۴۱).

در تیرماه ۱۳۰۳ ش رضاخان حاکمیت دوست‌محمدخان بلوچ را بر بلوچستان تأیید کرد (مپس، ۱۳۰۳، پوشه ۸، ۴۹). از این پس، ارتباطات دوست‌محمدخان با دولت مرکزی رو به بهبودی نهاد، اما نظامیان که پس از خروج انگلیسی‌ها از دزداب در این شهر مستقر شده بودند، با توجه به تفاوت دیدگاهی که با دوست‌محمدخان داشتند، گزارش‌هایی به مرکز ارسال می‌کردند که موجب تحریک رضا شاه و اعزام نیرو و سرکوب دوست‌محمدخان می‌شد.

رضا شاه فرمان‌دهی عملیات قشون در سال ۱۳۰۷ ش را در بلوچستان به سرتیپ جهانبانی، فرمان‌ده لشکر شرق، سپرد. این عملیات، که از مرداد تا بهمن به طول انجامید، آغازی بود برای گسترش تدریجی قدرت دولت مرکزی در بلوچستان و برچیده شدن حکومت‌های محلی که طی قرون گذشته قدرت خود را در بلوچستان حفظ کرده بودند (جهانبانی ۱۳۳۶: ۳، ۴).

اولین اقدام و برنامه‌نوسازی حکومت مرکزی جدید، که قدرت خود را در سال ۱۳۰۷ ش در بلوچستان توسعه داد، تسطیح و ساخت جاده بود که هم‌زمان با عملیات قشون و به‌منظور تسریع در عملیات نظامی انجام شد. اقدام دیگر که بلافاصله پس از استقرار نیروهای نظامی و ایجاد نخستین پادگان‌ها انجام شد ساخت مدارس به دست نظامیان بود (سیاسر و رخسانی ۱۳۸۹: ۱۵۰). این دو اقدام که از مظاهر نوسازی دوران پهلوی اول به‌شمار می‌آیند در ارتباط مستقیم با حضور نظامیان و استقرار آن‌ها در بخش‌هایی از بلوچستان بودند؛ در حالی که، هم‌چنان در برخی از نواحی بلوچستان پای نیروهای دولتی باز نشده بود و برخی دیگر از حاکمان و سرداران بلوچ که از حضور نظامیان ناراضی بودند حاضر به ملاقات و مذاکره با آن‌ها نمی‌شدند.

پس از احداث راه اولین برنامه‌فراگیر دولت پهلوی در بلوچستان «قانون سجل احوال» بود. تعیین هویت فرد براساس این قانون یکی از رویه‌های حقوقی‌ای بود که در پروژه هویت‌سازی به‌کار گرفته می‌شد (اکبری ۱۳۹۳: ۲۷۶). در سال ۱۳۱۲ ش شورای عالی آمار و ثبت احوال مرکب از نمایندگان وزارت‌خانه‌ها و ادارات مستقل دولتی در تهران تشکیل

ریشه‌یابی مخالفت مردم بلوچستان با اجرای قانون سجل احوال در دوره پهلوی اول ۹۵

شد و این اداره بر فعالیت‌های خود افزود (بنی‌احمد ۲۵۳۶: ۳۵۱). در نتیجه، دفاتر این اداره در نقاط دورافتاده کشور دایر شد و تلاش شد تا فعالیت‌هایش در مناطقی که قبلاً آغاز شده بودند تکمیل شوند.

اقدام برای اجرای این قانون در بلوچستان از شهرها و مناطقی آغاز شد که نیروها و نهادهای دولتی از سال ۱۳۰۷ ش در آن مستقر شده بودند. از همان ابتدای آغاز این برنامه بیش‌تر مردم بلوچستان از گرفتن شناس‌نامه خودداری و محل زندگی خود را ترک کردند و به مناطق کوهستانی و دور از دست‌رس نیروهای دولتی پناه بردند.

۳. علل مخالفت مردم بلوچستان با دوره اول برنامه سجل احوال

عوامل مختلفی موجب مخالفت مردم بلوچستان با اجرای قانون سجل احوال در این بخش از ایران می‌شد. این عوامل با توجه به تأثیری که در مخالفت مردم و روی‌گردانی آن‌ها از برنامه‌های دولتی داشت در دو بخش ارائه شده است: بخشی از این علل به سیاست‌ها و اقدام‌های حکومت‌های پیش‌از رضا شاه و برخی دیگر به سیاست‌ها و برنامه‌های دوره رضا شاه مربوط است. این عوامل در دو دسته با عنوان عوامل پیش‌از دوران پهلوی و عوامل جدید ارائه شده‌اند.

۱.۳ عوامل پیش‌از دوره پهلوی

۱.۱.۳ تجربه‌های مردم بلوچستان از تعامل با حکومت‌های پیشین

گسترش قدرت دولت‌های مرکزی در بلوچستان الگویی نسبتاً متفاوت با دیگر نواحی ایران داشته است؛ بررسی وقایع و رویدادهای بلوچستان در زمان قدرت حکومت‌های مرکزی نشان می‌دهد که تسلط بر این ناحیه در بیش‌تر دوره‌های تاریخی در اوج قدرت یک سلسله و در زمان مقتدرترین فرمان‌روای آن حکومت صورت می‌گرفته است.

شکل نفوذ حکومت‌ها در بلوچستان بیش‌تر تهاجمی و ویران‌گرانه بوده است؛ به‌علت فاصله‌انداختن کویر و دیگر پدیده‌های طبیعی از جمله مناطق کوهستانی بین بلوچستان و دیگر مناطق مجاور آن از جمله کرمان و سیستان و طولانی بودن فاصله نیروهای نظامی با مرکز، آن‌ها آذوقه و مایحتاج مردم را به غنیمت می‌گرفتند و در برابر دفاع مردم به خشونت روی می‌آوردند. این رفتارها موجب شکل‌گیری نگاهی منفی به دولت مرکزی می‌شد. نکته مهم دیگر انجام‌ندادن اقدامات عمرانی از سوی این حاکمان در بلوچستان بود. از آنجایی که

حضور این قدرت‌ها در بلوچستان دائمی نبود، آن‌ها به تعیین مالیات سالانه و به اطاعت و اداشتن حاکمان محلی اکتفا می‌کردند.

از دوران صفویه که نفوذ دولت مرکزی در بلوچستان افزایش یافت همواره نیروهای نظامی به این ناحیه اعزام می‌شدند و اموال مردم را تصاحب می‌کردند (تسوی و قزوینی ۱۳۷۸: ۷۲۵). در دوره شاه‌عباس و در سال ۱۰۱۷ ق به تصرف بلوچستان فرمان داده شد و در ابتدا به مستقرساختن تعدادی از تحصیل‌داران مالیاتی نزد قبایل مختلف اکتفا شد (رهبرن ۱۳۴۲: ۱۶).

در سال ۱۰۲۲ ق گنجعلی‌خان به بلوچستان حمله کرد و پس از شکست حاکم بلوچستان حکومت این ناحیه را درازای تعهد پرداخت مالیات به یکی دیگر از بزرگان منطقه سپرد و پس از گرفتن گروگان از مناطق مختلف بلوچستان به کرمان مراجعت کرد (وزیری کرمانی ۱۳۷۵: ۲۸۲؛ ترکمان ۱۳۵۰: ج ۲، ۸۶۱). بر اثر چنین سیاستی و به گروگان‌گرفتن بزرگان بلوچستان در دو شهر یزد و کرمان محله‌هایی به نام‌های کیچ و مکرانیان به وجود آمدند (مستوفی بافقی ۱۳۴۲: ج ۱، ۱۶۷؛ وزیری کرمانی ۱۳۷۵: ج ۱، ۲۸۲). در دوران شاه‌صفی و شاه‌سلیمان این روش برخورد ادامه یافت و خشونت‌های بیش‌تری با مردم این منطقه به کار گرفته شد (ترکمان و مورخ ۱۳۱۷: ۱۳۱؛ مشیزی ۱۳۲۹: ۳۸۶۹-۳۸۸۴).

در دوره نادر شاه سراسر بلوچستان فتح شد و همه حاکمان بلوچ اطاعت خود را از نادر شاه اعلام داشتند. در این دوره نیز خشونت‌هایی از سوی سرداران نادر در بلوچستان اعمال شد، اما به علت بهره‌گیری از نیروهای بلوچ و مشارکت دادن آنان در فتح هندوستان بلوچ‌ها جایگاه مهمی در لشکر نادر به دست آوردند. نادر شاه پس از بازگشت از هندوستان نه تنها محبت‌خان بلوچ را در مقام حاکم کلات ابقا کرد، بلکه بخش جنوب‌غربی سند را که به بلوچستان اتصال داشت به محبت‌خان، حاکم بلوچستان، واگذار کرد (استرآبادی ۱۳۴۱: ۳۴۳).

در منابع درباره نخستین حضور قاجارها در بلوچستان چنین گزارش شده است: ابراهیم‌خان ظهیرالدوله، حاکم کرمان، در سال ۱۲۱۹ ق با آماده کردن سپاهی که فرمان‌دهی آن را به ابوالقاسم‌خان گروسی داده بود تا نزدیکی بمپور رفت و از «بعضی دهات و ایلات آن‌جا شتر و گوسفند زیادی غارت کرد و پنجاه - شصت از پسر و دختر بلوچیه اسیر نمود به بندگی به شهر کرمان خدمت ابراهیم‌خان فرستاد» (خالقداد و افشار ۱۳۶۸: ۲۴۶). در سال‌های بعد نیز این حملات تکرار شد، به گونه‌ای که، در پایان هر مأموریتی نیروهای دولتی با «شتر و کنیز و غلام بسیار و بعضی از رؤسای آن‌جا» به کرمان مراجعت می‌کردند (همان: ۲۵۰، ۲۵۱).

در دوره محمد شاه هزینه شورش آقاخان محلاتی را که از کرمان به بلوچستان کشیده شده بود مردم بلوچ پرداختند. حبیب‌الله‌خان، امیر توپ‌خانه، که مأمور بلوچستان شده بود با خشونت بسیار با مردمان شهر بمپور رفتار کرد و سه هزار و ۵۰۰ نفر از مردم این شهر را به اسیری گرفت و با عنوان برده به فروش رسانید. به گونه‌ای که روضه‌الصفای ناصری، از منابع رسمی (دولتی) تاریخ‌نگاری، درباره این اقدام امیر توپ‌خانه نوشته است: «حبیب‌الله‌خان تطاولی عظیم و چپاولی خطیر در بمپور ظاهر ساخته و رعایا از وی خایف و برابا از وی ملول‌اند» (هدایت ۱۳۳۹: ج ۱۰، ۲۳۷، ۲۵۶).

در سال‌های صدارت امیرکبیر بیش‌تر سرداران بلوچ در نتیجه سیاست‌ها و روش صحیح امیر اطاعت خود را از دولت مرکزی اعلام کردند، اما در اواسط سال ۱۲۶۹ ق باوجود امنیتی که بر اثر اعلام اطاعت سرداران بلوچ برقرار شده بود و پرداخت مالیات از سوی آنان، عبدالله‌خان میرپنج، فرزند خان‌باباخان حاکم کرمان و بلوچستان، برای غارت مردم بلوچستان به آن‌جا حمله کرد و بر اثر این حمله «مردم بعد از یقین کردن ورود قشون به کوه‌ها و جاهای سخت پناه برده و متفرق شده بودند» (وقایع/تفاهیه ۱۲۶۹: ش ۱۱۶).

یک سال بعد، یعنی در سال ۱۲۷۰ ق، نیروهای دولتی به قلعه شهر دزک حمله و آن را ویران کردند؛ حاکم این قلعه علم‌خان بود. این رفتار با علم‌خان در وضعیتی انجام شد که او از سال‌ها قبل «به قدم اطاعت و ضراعت آمده و پیش‌کش داده و هرچه صلاح و پیش‌رفت امور بلوچستان می‌دانست به امام علی‌خان خاطر نشان می‌نمود و از دولت‌خواهی و خدمت دمی نمی‌آسود» (خالقداد و افشار ۱۳۶۸: ۲۲۱). در حمله به قلعه دزک تعداد سرهای دافعان این قلعه، که از کرمان به تهران فرستاده شد، ۲۰۰ نیزه سر بود. بنابر نوشته باستانی پاریزی، از این‌جا بود که اصولاً ضمانت تحکیم موقعیت هر یک از حکام کرمان فرستادن «چند نیزه سر» از سرداران بلوچ شد. نیزه‌های سر را از دروازه کرمان وارد می‌کردند و در اطراف میدان ارگ می‌گرداندند و سپس به تهران می‌فرستادند (احمدی کرمانی ۱۳۵۴: ۱۸، ۱۹).

در سال ۱۳۰۴ ق ابوالفتح‌خان ترک پس از سرکوب و به اطاعت واداشتن ایل یارمحمد زهی آن‌ها را به ناحیه فهرج در کرمان کوچانید. درابتدا، ابوالفتح‌خان با این طایفه با مهربانی رفتار کرد و پس از آن‌که سوءظن‌ها برطرف شد بی‌خبر به آن‌ها حمله کرد و تمامی آن‌ها را با زن و بچه اسیر کرد (سایکس ۱۳۶۳: ۱۴۴). این اقدام شورش بلوچ‌ها و به محاصره گرفتن قلعه پهره (ایران شهر کنونی) و تصرف قلعه بمپور را در پی داشت (عباسی و بدیعی ۱۳۷۲: ۴۶).

در سال‌های بعدی و تا پایان برجیده شدن قدرت قاجارها در بلوچستان و مصادف با انقلاب مشروطه رویدادهای متعدد دیگری روی داد که بدبینی مردم بلوچستان به قاجارها و به تبع آن به حکومت مرکزی و نیروهای دولتی را در پی داشت. مأموران دولتی و دیگر افرادی که به قصد کنج‌کاوی سال‌ها بعد وارد بلوچستان شده‌اند نتیجه به‌کارگیری چنین روش‌هایی را در برخورد با مردم بلوچستان روی‌گردانی و وحشت مردم از دولت مرکزی دانسته‌اند. ناصر عسگری در کتاب *مقدمه‌ای بر شناخت سیستان و بلوچستان* در این‌باره چنین نوشته است:

این است که بلوچ‌ها هیچ‌گاه در طول تاریخ طولانی ایران از رژیم‌های مرکزی به‌قول معروف خیری ندیده‌اند و جز قتل و ویرانی و خرابی از آن‌ها خاطره‌ای ندارند. بد نیست گفته شود که بعضی از نام‌های سلسله‌های حاکم ایران به‌صورت لولو و پیک مرگ درآمده‌اند. هروقت در بلوچستان کسی بیش‌ازحد ظلم می‌کند او را به ترک، مغول، و گنجر (قاجار) تشبیه می‌کنند (عسگری ۱۳۵۷: ۱۰۷؛ کاظمیه و ملک ۱۳۵۷: ۲۴۹).

محمد برقی، که در فاصله سال‌های ۱۳۴۵-۱۳۵۵ ش بارها به بلوچستان آمده است، در این‌باره نوشته است: «بلوچ‌ها به سایر مردم ایران اعتماد و اطمینانی ندارند و آنان را به‌یاد زمان قاجاریه و ستم‌های بی‌حد آنان هنوز هم قجر می‌خوانند» (برقی ۱۳۵۴: ۱۵). این ذهنیت شکل‌گرفته طی چند قرن نوعی بی‌اعتمادی به دولت ایجاد کرده بود؛ به‌گونه‌ای که، در جریان عملیات قشون در سال ۱۳۰۷ ش سرتیپ امان‌الله جهانبانی، که با تحقیقات تقی‌زاده از پیشینه تاریخی بلوچستان مطلع شده بود، مرحله اول عملیات خود را در بلوچستان «تبلیغات و نصایح مسالمت‌آمیز» قرار داد (جهانبانی ۱۳۳۶: ۵۱). او برای این کار روش‌های مختلفی به‌کار گرفت و ابلاغیه‌هایی صادر کرد، اما «این تبلیغات خیرخواهانه و راه‌نمایی برادرانه» چندان مؤثر واقع نشد (همان: ۵۵). بدون تردید، ریشه چنین نگرانی‌ها و مخالفت‌هایی با برنامه‌های دولت، به‌ویژه سجل احوال، نتیجه ذهنیتی بود که مردم بلوچستان به دولت مرکزی داشتند.

۲.۱.۳ مالیات مضاعف و تأثیر آن در روی‌گردانی مردم بلوچستان

گرفتن مالیات طی تاریخ یکی از راه‌های مهم درآمد حکومت‌ها بوده است. در برابر مالیاتی

که مردم پرداخت می‌کردند دولت‌ها خدماتی ارائه می‌دادند و در واقع، پرداخت مالیات و ارائه خدمات از سوی دولت امری معمول و پذیرفته شده بود، اما در بلوچستان این امر نه رابطه‌ای دوسویه و متقابل، که نوعی تعهد یک‌طرفه بود.

در دوران قاجار مالیات به دور از هرگونه ملاحظه‌ای با شدت تمام از مردم بلوچستان گرفته می‌شد و این درحالی بود که مردم این ناحیه همواره از مشکلاتی چون خشک‌سالی و آفت ملخ و انواع بیماری‌های همه‌گیر در رنج بودند. مسئله مهم‌تری که تأثیر مالیات را در وحشت مردم بلوچستان و ایجاد جو بدبینی بیش‌تر می‌کرد دریافت دو یا سه‌برابری از میزان تعیین‌شده کارگزاران حکومتی بود. برای مستند کردن تأثیر مالیات در بروز اختلال در برقراری روابط مسالمت‌آمیز بین دولت و ملت، پیش از دوران پهلوی، بخشی از مسائل مربوط به این عامل در دوران قاجار بررسی می‌شود.

به دنبال اعلام اطاعت بیش‌تر حکام محلی بلوچستان از دولت مرکزی در دوره ناصرالدین شاه، دولت سیاست تشویق آن‌ها را به منظور رقابت برای به دست آوردن احکام حکومتی و القاب رسمی در مقابل وضع مالیات سالانه و ارسال آن به مرکز در پیش گرفت (اسپونر ۱۳۷۷: ۱۱۸). در سال‌های ۱۲۷۲-۱۲۷۵ ق، که غلام‌حسین خان سپهدار حاکم بلوچستان و کرمان بود، بر میزان مالیات بلوچستان افزوده شد و در این سال‌ها حتی انسان را نیز در حکم مالیات قبول می‌کردند؛ از جمله اهالی قلعه مه‌گاس «سیزده نفر زن و طفل عوض بدهی دیوان خود آورده بودند» (وقایع/تفاهیه ۱۲۷۲: ش ۲۶۶) که به جای مالیات قبول شده بود، ولی چون بعد از تحقیق معلوم شده بود که این افراد را از جای دیگر اسیر کرده‌اند و به جای مالیات آورده‌اند مجبور شدند که آن‌ها را آزاد کنند.

در سال‌هایی که ابراهیم خان بهزادی حکومت بلوچستان را در دست داشت با وضع کردن مالیات‌های سنگین موجب آوارگی و مهاجرت مردم بلوچستان شد؛ در نتیجه بالابردن مالیات بلوچستان، وی صاحب ثروت زیادی شد و «نقدی فزون از حیز شمار و ضیاع و عقاری بسیار در حومه کرمان و بلوک بم و نرمان شیر به هم رسانید» (وزیری کرمانی ۱۳۵۳: ۹۸). ذوالفقار کرمانی، که برای مأموریتی از طرف ناصرالدین شاه به سیستان رفته بود، در کتاب خود درباره نارضایتی مردم بلوچستان از رفتار ابراهیم خان و مأمورانش گزارش داده است (کرمانی ۱۳۷۴: ۲۲).

در دوره مسئولیت ابراهیم خان شماری از حاکمان محلی بلوچستان بر اثر فشارهای مالیاتی از ایران مهاجرت کردند و شماری دیگر حکومت محلی خود را از دست دادند؛

افرادی که در اعتراض به عملکرد او به تهران رفته بودند بی نتیجه به بلوچستان بازگشتند (خالقداد و افشار ۱۳۶۸: ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۳۳).

در سال ۱۲۱۳ ق، که میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان شیرازی در مقام حاکم کرمان و بلوچستان انتخاب شده بود، خوانین بلوچستان که توانایی پرداخت مالیات سنگین تحمیل شده بر خود را نداشتند درباره سخت گیری های زین العابدین خان، حاکم بلوچستان، گزارشی به صاحب دیوان نوشتند و هم چنین می خواستند گزارشی از اوضاع بلوچستان و ظلم و ستم حاکم بلوچستان به امین السلطان، صدراعظم ایران، تقدیم کنند. صاحب دیوان نه تنها از رسیدن گزارش آن ها به تهران جلوگیری کرد، بلکه گزارش آن ها را کذب خواند و مسئله را به زین العابدین خان گزارش داد (سالاربهزادی ۱۳۷۲: ۲۳۴).

در دوره دوم حکومت عبدالحسین میرزا فرمانفرما در بلوچستان مهاجرت گسترده مردم این ناحیه به عمان، زنگبار، و بلوچستان انگلیس ادامه یافت. علت اصلی این مهاجرت ها افزایش مالیات بلوچستان بود. بالا بردن میزان مالیات در اوضاع و احوالی بود که خشک سالی چندساله در بلوچستان داشت (مصاحبه با میرزا رضاییان ۱۳۹۵).

در نامه ای که ابراهیم خان میرپنجه، حاکم بم، به برادرش زین العابدین خان، حاکم بلوچستان، نوشته است چنین آمده است:

قبض مالیات سنه آتیه بلوچستان را بندگان حضرات مستطاب والا روحی فدا از مخلص گرفتند. لکن هر چه کردند مخلص چیزی علاوه قبض بدهد، نداد خیلی اصرار کردند که چیزی علاوه کند مخلص قبول نکرد. وضع بلوچستان این طور شده است که سال به سال چیزی افزوده می شود و چیزی کسر نمی گردد و مباشرین و عمال بلوچستان هم همین است که یکی یکی از میدان به در می روند، عاقبت زحمت و مرارت بلوچستان بر گردن ماها خواهد ماند (سالاربهزادی ۱۳۷۲: ۲۸۰).

نتیجه چنین روش هایی در گرفتن مالیات، که بر اثر سوءاستفاده مأموران دولتی اعمال می شد، القای چهره ای از حکومت مرکزی بود که رسالت آن فقط به غارت بردن درآمد مردم و ویرانی زیرساخت های زندگی با هر هزینه ای تعریف می شد. این ذهنیت از حکومت می توانست مانعی جدی باشد در برابر برنامه های حکومت های دیگر و پروژه هایی که در مقایسه با روش های قبلی به منافع دولت و ملت توجه می کردند و برخلاف گذشته می توانستند زمینه ساز ارائه خدمات عمومی از سوی حکومت مرکزی در بلوچستان باشند، اما تداوم ذهنیت گذشته چنان اثرگذار بود که مانعی جدی در برابر برنامه های نوسازی حکومت محسوب می شد.

۲.۳ عوامل جدید

۱.۲.۳ نظام‌وظیفه و تأثیر آن در مقاومت اجتماعی مردم بلوچستان

بدون تردید دولت پهلوی اول دوران نهادسازی شبه‌مدرن و مدرن‌سازی دولت در ایران محسوب می‌شود. برای چنین هدفی برنامه‌های مهمی در این دوره به‌اجرا درآمدند. تشکیل ارتش یک‌پارچه و خدمت اجباری عمومی از اولین تلاش‌های سازمان‌دهی شده و همه‌جانبه در این زمینه به‌شمار می‌رود.

فراکسیون تجدد مجلس پنجم به رهبری سیدمحمد تدین یکی از حامیان اصلی این نهادسازی‌ها بود. در این مجلس به‌موازات تصویب طرح ماده‌واحد انقراض سلسله قاجاریه و برقراری حکومت به ریاست رضاخان مجموعه‌ای از مصوبه‌ها در زمینه نهادسازی نظامی و اقتصادی و سیاسی نیز به تصویب نمایندگان می‌رسد: تصویب قانون خدمت نظام اجباری، تصویب قانون سبج احوال، قانون مالیات اربابی و دواب، و تصویب الغای القاب (قائم‌نیک ۱۳۹۰: ۵).

پیوستگی قانون سبج احوال با نظام اجباری مسئله‌ای بدیهی بود و مقدمه‌ای برای آن محسوب می‌شد، چراکه از طریق آن می‌شد افراد مشمول را شناسایی کرد. نوشته روزنامه *ایران* این پیوستگی را به‌خوبی نشان می‌دهد: «مجلس امروز واپسین شور و بررسی‌ها را درباره قانون سبج احوال انجام داد و آن را در ۳۵ ماده به‌تصویب رساند. در ادامه، قانون نظام اجباری مطرح گردید که دنباله آن به جلسه آتی موکول شد» (*ایران* ۱۸۳۵: ۳). در شماره‌های بعدی روزنامه *ایران* از تصویب این لایحه و ابلاغ قانون سبج احوال به وزارت داخله خبر داده شده است (*ایران* ۱۸۳۹: ۲).

ارتش و نظام خدمت اجباری عمومی در تحکیم دولت نوپای پهلوی و تسریع ملت‌سازی در ایران اهمیت به‌سزایی داشت و بدون ارتش جدید امکان شکل‌گیری حکومت رضاخان بسیار بعید به‌نظر می‌رسید. با توجه به چنین اهمیتی است که تمرکز رضا شاه بر نظام اجباری روشن می‌شود.

اجرای قانون نظام‌وظیفه مانند بسیاری از قوانین دوران پهلوی اول با مقاومت‌های اجتماعی روبه‌رو شد؛ مقاومت‌هایی که باعث شدند رژیم پهلوی اجرای کامل سربازگیری اجباری را تا سال ۱۳۰۶ ش به‌تعویق بیندازد؛ اگرچه رژیم در تحمیل قانون خود بر شهرها و مناطق روستایی موفق بود، اما در سراسر دهه ۱۳۱۰ ش درباره عشایر هوشیارانه و با احتیاط عمل می‌کرد و می‌خواست به‌تدریج این قانون را به آنان بقبولاند (نیازی و شالچی ۱۳۹۲: ۱۳۷).

در بلوچستان اجرای قانون نظام وظیفه در مقایسه با دیگر نواحی ایران دیرتر به اجرا درآمد، چراکه مقدمه اصلی نظام وظیفه، یعنی سجل احوال، در این ناحیه دیرتر شروع شده بود. همچنین، یکی از عوامل اصلی که باعث شد بلوچها در برابر سجل احوال مقاومت اجتماعی داشته باشند روی گردانی از نظام وظیفه بود. نظام وظیفه، با توجه به ذهنیت بلوچها درباره حکومت مرکزی و سرکوب‌هایی که نیروهای نظامی در بلوچستان انجام داده بودند، به شدت با مخالفت مردمی مواجه شد؛ چراکه براساس این قانون مردمی که طی سال‌های حکومت‌های قبلی از سوی نظامیان به آنان ظلم و ستم روا شده بود می‌بایست تأمین‌کننده سربازان همان نیروها به‌شمار می‌آمدند.

عامل اصلی دیگر مخالفت بلوچها با خدمت اجباری تضاد آن با ساختارهای به‌شدت سنتی جامعه بلوچستان بود. برخلاف دیگر نواحی ایران، اندیشه‌های نوحواهی و تجدد در اواخر قاجار و انقلاب مشروطه کم‌تر به این ناحیه رسیده بود و قطع ارتباط بلوچستان با دولت مرکزی، از انقلاب مشروطه تا سال ۱۳۰۷ ش، مانعی جدی برای انتقال تجدد و اندیشه‌های نوحواهی و به تبع آن آگاهی مردمان این سرزمین از فواید مدرن‌سازی و شناخت تفاوت‌های حکومت جدید با سلسله‌های قبل از خود محسوب می‌شد.

در نتیجه چنین وضعیتی مقاومت اجتماعی در برابر برنامه سجل احوال در بلوچستان از همان ابتدای اجرای این برنامه آغاز شد. یکی از بلوچ‌های آن دوره، که فرزندش جزو اولین بلوچ‌هایی بوده است که به سربازی رفته‌اند، درباره هدف دولت از اجرای برنامه سجل احوال و نگرانی مردم شعری به زبان بلوچی و گویش رخشانی سروده است که مطلع آن چنین است:

سجل میرزا متلبی داریت پیر و ورنایه ستگا کاریت

یعنی میرزای سجل نویس (مأمور ثبت احوال) از دادن سجل هدف و مقصدی دارد که مردم با پی‌بردن به این هدف و برنامه او لزره بر اندامشان می‌افتد (مصاحبه با حاجی عباس خان صفرزایی ۱۳۹۶). منابعی که به خودداری مردم بلوچستان از گرفتن شناس‌نامه اشاره‌ای داشته‌اند خدمت نظام وظیفه را عاملی مهم در این مسئله دانسته‌اند (ارفع ۱۳۷۷: ۲۸۵؛ غراب ۱۳۶۴: ۱۵۸).

محمود زند مقدم، که کتاب هفت‌جلدی حکایت بلوچ او حاصل سال‌ها زندگی و کار در بلوچستان است، در گفت‌وگو با مردم نواحی مختلف بلوچستان نظام اجباری سربازی را یکی از عوامل اصلی مخالفت با اجرای قانون سجل احوال در بلوچستان دانسته است (زند مقدم ۱۳۷۱، ج ۶: ۲۳۹؛ ج ۵: ۱۹۰).

ریشه‌یابی مخالفت مردم بلوچستان با اجرای قانون سجل احوال در دوره پهلوی اول ۱۰۳

در گزارشی از مأموران دولتی بلوچستان در سال ۱۳۳۰ ش چنین آمده است:

سربازگیری فقط در قسمت کوچکی از بلوچستان به موقع اجرا گذاشته شده و ادارات دولتی هم در طول خط سوشه قدرت عمل دارند و کوچک‌ترین فشاری از طرف دولت آن‌ها را به آن طرف مرز می‌کوچاند و اصولاً آن‌ها مرزی برای خود بین ایران و پاکستان نمی‌شناسند (کاظمیه و ملک ۱۳۵۷: ۲۴۹).

این گزارش به خوبی نشان می‌دهد که تا دوران پهلوی دوم هم چنان ترس از سربازی عامل عمده‌ای در خودداری مردم بلوچستان از گرفتن شناسنامه بوده است. وضعیت جغرافیایی، اجتماعی، و مرزی بودن این منطقه به تداوم چنین اوضاعی کمک می‌کرد. در نظر مردم بلوچستان برنامه سجل احوال که زمینه‌ای برای نظام اجباری بود موجب اختلال در نظام معیشتی آن‌جا می‌شد. سپردن جوانان به دولت که نیروی کار عمده اقتصاد معیشتی بلوچستان را تشکیل می‌دادند از نظر فکری در جامعه آن دوران توجیه‌پذیر نبود. علاوه بر این، برای مردمی که از دولت و حکومت‌های پیشین فقط چهره نظامی و خشن آن‌ها را دیده بودند افشای اطلاعات خانوادگی در قالب سجل احوال و سپردن فرزندان خود به نظام اجباری در تضاد آشکار با ساختار جامعه و دیدگاه‌ها و برداشت‌های آنان از دولت قرار داشت.

۲.۲.۳ رویکرد و رفتار نظامیان و تأثیر آن در مقاومت اجتماعی مردم بلوچستان

قبل از عملیات قشون در سال ۱۳۰۷ ش و استقرار دولت پهلوی در بلوچستان، ناحیه سرحد بلوچستان به مرکزیت دزداب (زاهدان کنونی) یگانه نقطه‌ای بود که دولت مرکزی در آن نماینده‌ای داشت، اما در عین حال قدرت واقعی در دست نیروهای انگلیسی مستقر در این ناحیه بود.

در سال ۱۳۰۰ ش به دنبال مذاکراتی بین دولت ایران و انگلیس، مقرر شد که نیروهای انگلیسی این ناحیه را تخلیه و اداره آن را به دولت ایران واگذار کنند. پیش از استقرار نیروهای نظامی ایران در بخش‌های شمالی بلوچستان، فرمان‌ده تیپ سیستان و مأمور ارزیابی اوضاع منطقه و تهیه گزارش، پس از تحقیقاتی در خصوص اوضاع منطقه، نوشته بود که در صورت پذیرفته شدن شروط تعیین شده حاضر است نواحی شمالی و سپس دیگر بخش‌های بلوچستان را به حیطة اقتدار دولتی درآورد (مپس، ۱۳۰۱: پوشه ۱۰، ۱۹)، اما بررسی اوضاع بلوچستان و درگیری‌های نیروهای ارتش در دیگر نواحی ایران موجب

شدند که برنامه دولت برای اعاده حاکمیت دولت مرکزی بر بلوچستان با پنج سال تأخیر از برنامه اولیه صورت گیرد.

در جریان استقرار قدرت دولت پهلوی در بلوچستان، پس از عملیات قشون در سال ۱۳۰۷ ش، برنامه عملیاتی ارتش به فرمان‌دهی سرتیپ امان‌الله جهانبانی به‌گونه‌ای طراحی شده بود که کم‌ترین تلفات را از هر دو طرف در درگیری‌ها داشته باشد. در این اردوکشی طی درگیری‌های گوناگون شمار زیادی از مردم بلوچستان و نظامیان جان خود را از دست دادند و شمار زیادی از مدافعان قلعه دزک در سراوان پس از تسلیم شدن طی دادگاه صحرایی تیرباران شدند (مراسان، ۲۰۳۲۰۹۲).

پس از پایان عملیات ارتش در سال ۱۳۰۷ ش، جهانبانی و جانشین او سرتیپ محمدخان نخجوان به‌گونه‌ای با مردم بلوچستان رفتار کردند که کدورت‌های گذشته رفع شود و رابطه‌ای دوستانه با سران بلوچ برقرار کردند؛ به‌گونه‌ای که، در نتیجه این ارتباط نزدیک یکی از دختران جهانبانی به عقد یکی از پسران سردار عیدو خان ریگی درآمد (مصاحبه با حاجی عیسی خان بزرگ‌زاده). گزارش‌ها و روایت‌های محلی نیز نشان‌دهنده رضایت بلوچ‌ها از سرتیپ نخجوان است. او سعی کرد که واقعیت‌های جامعه بلوچستان را به مرکز منعکس کند و مانع از سخت‌گیری و خشونت نیروهای ارتش در بلوچستان شود. با وجود تلاش‌های برخی از فرمان‌دهان ارتش، گزارش‌های متعددی نشان می‌دهند که نیروهای نظامی با خشونت با مردم رفتار کرده‌اند و در واقع این برخوردهای خشن یکی از عوامل مخالفت مردم بلوچستان با سجل احوال بود (ارفع ۱۳۷۷: ۲۸۹). عواملی که در کنار علل ساختاری و ذهنی‌ای که ریشه در گذشته داشت حاصل نوع رفتار مأموران دولتی با مردم بلوچستان در دوره رضا شاه بود.

در سال ۱۳۱۲ ش سرتیپ عباس البرز به‌سمت فرمان‌ده تپ مکران (بلوچستان) منصوب شد. البرز قبلاً در لرستان ۴۰ نفر از تأمین‌یافته‌های لر را اعدام کرده بود (واعظ شهرستانی ۱۳۸۸: ۵۴۷) و چهره‌ای خشن از خود نزد ساکنان لرستان ترسیم کرده بود. البرز در بلوچستان نیز با خشونت بسیار رفتار کرد (ارفع ۱۳۷۷: ۲۸۹) و در پادگان خاش که فرمان‌دهی ارتش در آنجا قرار داشت با عنوان «البرز قصاب» معروف شده بود (مصاحبه با عبدالله صفرزایی ۱۳۹۶).

در دی‌ماه ۱۳۱۲ ش سرتیپ البرز عملیاتی در شرقی‌ترین نقطه ایران، یعنی ناحیه مرزی کوهک (کووگ)، انجام داد. این عملیات آن‌گونه که از منابع برمی‌آید تقریباً با دستور رضا شاه برای گسترش برنامه سجل احوال در بلوچستان هم‌زمان است. در جریان حرکت

ریشه‌یابی مخالفت مردم بلوچستان با اجرای قانون سجل احوال در دوره پهلوی اول ۱۰۵

نیروهای ارتش به سمت کوهک سران این ناحیه در قلعه مستحکم آنجا پناه گرفتند، اما سرتیپ البرز اطمینان داد که در صورت تسلیم شدن کاری با آنها ندارد و مأموریت او صرفاً برای بررسی وضعیت منطقه است.

البرز برای جلب اعتماد مهرباب‌خان و قادربخش، سران کوهک، سوگندنامه‌ای برقرآن نوشت و به داخل قلعه فرستاد و چون نگرانی متحصنان برطرف شد، آنها از قلعه خارج شدند و به ملاقات البرز آمدند و اسلحه‌های خود را تحویل دادند. البرز برخلاف سوگند خود این افراد را دست‌گیر کرد و از آن‌جا که در سوگندنامه قسم یاد کرده بود که حتی یک تیر به سوی آنها شلیک نخواهد کرد، به نیروهای تحت‌امر خود دستور می‌دهد که با سرنیزه افراد تأمین‌یافته را به قتل برسانند. تعداد کشته‌شدگان این واقعه ۷۴ نفر بوده است (کمام، ۱۰۰۰۱۵۵۹۲).

به دنبال این اقدام شمار زیادی از ساکنان کوهک این ناحیه را تخلیه کردند و به خارج از ایران مهاجرت کردند (زند مقدم ۱۳۷۱: ج ۵، ۱۳۸-۱۳۹). هم‌چنین این اقدام وحشت و نفرتی در دل بلوچ‌ها ایجاد کرد که هنوز بدان مثل می‌زنند (جهانبانی ۱۳۳۸: ۶۹). تأثیر عمیق این رویداد را در مردم بلوچ زمانی می‌توانیم دریابیم که بر اهمیت سوگند و حفظ آن در جامعه بلوچ واقف باشیم. این شیوه برخورد موجب نگرانی عمومی در بلوچستان شد و اثرهای سوئی در گسترش بدبینی از نیروهای دولتی داشت و زمینه انتشار شایعات مختلف را در بلوچستان فراهم کرد (زند مقدم ۱۳۷۱: ج ۵، ۱۸۹) و از نظر ذهنی موجب سوءاستفاده دیگر نظامیان شد.

تأثیر مهم دیگر ماجرای کوهک وحشت و نگرانی دیگر سرداران بلوچ بود؛ سردارانی که پنج سال قبل از اقدام سرتیپ البرز به نیروهای دولتی پیوسته بودند و بخشی از نیروی امنیه را تأمین می‌کردند. از مهم‌ترین واکنش‌ها در برابر این کشتار شورش جمعه‌خان اسماعیل‌زهی در نواحی شمالی بلوچستان (سرحد) بود. سرلشکر جهانبانی که در مقام بازرس کل قشون در سال ۱۳۱۴ ش در بلوچستان مأمور شده بود «رویه غلط و نامطلوب» نیروهای نظامی مستقر در بلوچستان را عامل اصلی این شورش دانسته بود (مراسان، ۰۰۴۷۵۱۳۸).

در جریان مأموریت سرلشکر جهانبانی اختیارات البرز، که به سرکوب اسماعیل‌زهی‌ها مشغول بود، از او سلب شد و استحکامات ارتش که در ناحیه شورو ساخته شده بود تخریب شد و بلافاصله پس از اتمام مأموریت جهانبانی سرهنگ پوریا زمام امور را عهده‌دار شد و در فروردین ۱۳۱۴ ش به درجه سرتیپی ارتقا یافت و تیپ ارتش در بلوچستان تبدیل به لشکر شد (خسروزاده ۱۳۹۴: ۲۸۶). در دی‌ماه ۱۳۱۶ ش سرتیپ پوریا جای خود را به

سرتیپ امین داد (همان: ۲۸۶). رویکرد امین در بلوچستان نزدیک به سرتیپ البرز بود و اقدامات البرز را طی چهار سال قبل در بلوچستان ستایش و تأیید می‌کرد.

روش سرتیپ امین ایجاد اختلاف بین ایلات و طوایف بلوچ و دادن امتیازاتی به مخالفان سردار جمعه‌خان رئیس اسماعیل‌زهی‌ها و انتخاب و منصوب کردن سرداری برای طایفه اسماعیل‌زهی بود. عملیات سرتیپ امین در نواحی کورین و شورو و مناطق کوهستانی محل سکونت اسماعیل‌زهی‌ها (همان: ۳۲۹-۳۳۸) نتیجه مشخصی به‌جز آوارگی جمع کثیری از ساکنان منطقه و کشته شدن تعدادی از دو طرف و گسترش جو بدبینی در بلوچستان به‌همراه نداشت.

بعد از خاتمه عملیات تیپ مکران به فرمان‌دهی امین مأموران آمار و سجل احوال وارد منطقه شدند و شناس‌نامه‌دار کردن اسماعیل‌زهی‌ها را آغاز کردند و در شناس‌نامه‌های صادر شده به‌جای نام اصلی این طایفه، یعنی اسماعیل‌زهی، نام خانوادگی «شه‌بخش» به آن‌ها داده شد و علت این مسئله در اسناد رسمی آن دوران چنین آمده است: «[از آن‌جایی که طایفه اسماعیل‌زانی سابق که مظهر عفو پدران و تاج‌دار و خداوندگار ایران واقع گردیده است به اسم بامسمای شه‌بخش نامیده خواهد شد]» و چنین بود که در شناس‌نامه‌های صادر شده برای آن‌ها نام خانوادگی شه‌بخش جای نام قبلی را گرفت (همان: ۳۳۷).

ارائه گزارش‌های منفی از بلوچستان و ترسیم چهره‌ای بد از ساکنان آن‌جا نزد مرکز نشینان از دیگر اقدامات مأموران نظامی بود (کاظمیه و ملک ۱۳۵۷: ۲۲۱، ۲۴۱). در این زمان، بلوچستان یگانه ناحیه ایران بود که همه نهادهای آن زیر نظر نظامیان اداره می‌شد و حکومت نظامی داشت. بخش‌داری غیرنظامی به‌نام فرخزاد برای ایرانشهر انتخاب شد که با خودسری نظامیان مقابله کرد و گزارش‌هایی واقعی از اوضاع بلوچستان به تهران فرستاد که این اقدامات به‌بهای ازدست‌دادن جان‌ش تمام شد (زند مقدم ۱۳۷۱: ج ۵، ۱۰۰).

بدون تردید اقدامات خشن نظامیان با مردم بلوچستان یکی از علل بروز وحشت میان مردم بلوچ و مخالفت آن‌ها با بیش‌تر برنامه‌های دولت (ارفع ۱۳۷۷: ۲۸۹؛ عسگری ۱۳۵۷: ۱۰۸، ۱۰۹) و به‌ویژه سجل احوال بود؛ چراکه دریافت شناس‌نامه و ثبت رسمی مشخصات خود را در دفاتر دولتی با تسلط بیش‌تر مأموران دولتی و باز شدن دست آن‌ها در خشونت‌های بیش‌تر برابر می‌دانستند.

علاوه‌بر مواردی که اشاره شد، گزارش‌هایی نشان می‌دهند که برخی از نظامیان از ظلم و ستم بر مردم به‌مثابه «تاکتیکی خاص» برای فراهم کردن زمینه انتقال خود از

ریشه‌یابی مخالفت مردم بلوچستان با اجرای قانون سجل احوال در دوره پهلوی اول ۱۰۷

بلوچستان به نواحی دیگر ایران استفاده می‌کردند (کاظمیه و ملک ۱۳۵۷: ۲۳۶). بخش زیادی از عریضه‌های مردم بلوچستان که برای مجلس شورای ملی نوشته شده‌اند شکایت از خودسری‌های نظامیان است. به‌بیگاری گرفتن مردم و مصادره دام‌ها (کمام، ۰۰۰۰۴-۲۲-۲۲۶۶۱) و دیگر وسایل زندگی‌شان، حتی مشک آب، از جمله اقدامات برخی از نظامیان در بلوچستان بود.

در یکی از نامه‌هایی که مردم ناحیه سرباز به رضا شاه و مجلس شورا نوشته‌اند، ضمن تظلم خواهی از آن‌ها، پیش‌نهاد داده‌اند که به‌علت ظلم و ستم نیروهای امنیه بر مردم منطقه بهتر است که نه امنیه، بلکه «شریه» نامیده شوند (کمام، ۴، ۰۰۰۰۳ - ۲۴۷۷۲ - ۰۲).

مأموران دولتی که بدون راه‌نمایی مناسب و دستورالعمل صحیح به بلوچستان اعزام می‌شدند به‌علت ناآشنایی با وضعیت جغرافیایی، فرهنگی، و اجتماعی منطقه در انجام‌دادن مأموریت‌های خود ناتوان بودند و هرگاه با اعتراض مردم روبه‌رو می‌شدند از روی ناآگاهی دست به خشونت می‌زدند (عسگری ۱۳۵۷: ۱۱۴).

به‌نظر نویسنده کتاب *مقدمه‌ای بر شناخت سیستان و بلوچستان* مأموران و کارمندانی که بعد از سال ۱۳۰۷ ش به بلوچستان آمدند همگی کسانی بودند که در وضعیت اجتماعی متضادی با وضعیت اجتماعی بلوچستان زندگی کرده بودند و افکار آنان با افکار و عقاید و سنت‌های بلوچستان کاملاً فرق داشت. فرهنگ کارمندان تازه‌وارد شباهتی به فرهنگ بلوچی نداشت. این اختلاف فرهنگی باعث می‌شد که کارگزاران دولتی نگاهی منفی به مردم بلوچستان داشته باشند و در مواردی مردم را تحقیر کنند. در مقابل، بلوچ‌ها نیز با مخالفت با برنامه‌های دولت این تحقیرها و خشونت‌ها را پاسخ می‌دادند (همان: ۱۰۸، ۱۰۹).

۳.۲.۳ نقش حاکمان محلی بلوچستان در اجرای قانون سجل احوال

ساختار سیاسی بلوچستان در دوران بررسی شده به‌گونه‌ای بود که در هر یک از مناطق آن افرادی با عنوان حاکم و سردار از قدرت و نفوذی برخوردار بودند و حدود قلمرو مشخصی در اختیار داشتند. وظایفی از جمله تأمین امنیت منطقه و مقابله با تجاوزهای احتمالی برعهده آن‌ها بود. جمع‌آوری مالیات از محصولات مختلف به‌منظور تأمین مخارج خود و نیروهایشان و به‌دنبال آن تداوم اقتدار خود از دیگر اقدامات این حاکمان محلی بود. علاوه بر رهبران سیاسی محلی رهبران دینی نیز در سراسر بلوچستان از دیرباز نفوذ داشتند.

در جریان عملیات لشکر شرق به فرمان‌دهی جهانبانی در سال ۱۳۰۷ ش این حاکمان، سرداران، و هم‌چنین رهبران دینی موضع یک‌سانی در برابر نیروهای اعزامی نداشتند؛ شماری از آن‌ها که از متحدان دوست‌محمدخان بارکزی بودند با ارتش رضا شاه مقابله کردند، اما شمار دیگری از آن‌ها از همان ابتدا با نیروهای ارتش همکاری کردند (جهانبانی ۱۳۳۶: ۴۵، ۷۰).

آن دسته از سرداران و خوانین و روحانیان بلوچ که در جریان عملیات لشکر شرق با ارتش همکاری کرده بودند احکامی از آن‌ها دریافت کردند و مقرر برای مردم در نظر گرفته شد و در اجرای برنامه‌های دولتی و تشویق مردم نقش مهمی داشتند (ساکما، ۲۱- ۰۰۹۱۰۴ - ۲۳۰).

گروهی دیگر از خوانین بلوچ که از همکاری با نیروهای دولتی سر باز زده بودند یا موضع جانب‌دارانه‌ای اتخاذ نکرده بودند، پس از استقرار دولت، درآمدهای معمول خود را از دست دادند. این گروه سعی می‌کردند که مانع اجرای برنامه‌های دولت در بلوچستان شوند و به روش‌های مختلف کارشکنی می‌کردند (مارجا، ۲۹۰۱۲۰۱۷۱۳۴۳۵۷).

در مرداد ۱۳۱۱ ش، در گزارش ارسال‌شده از سوی کنسول‌گری ایران در کراچی به وزارت امور خارجه این مسئله چنین بیان شده است:

مقام منبع وزارت جلیله امور خارجه یکی از خوانین بلوچ چنین اظهار نمود: سابقاً نایب‌الحکومه‌های قصرقند، گه، پند نوچ، چام، کوچه، پند، بوک و سرباز، پیشین، جالق، دزک، مگس، شستون، و آشاراگر موجب نداشتند بنابه عادت ایلاتی تقسیماتی داشته که از رعایا می‌گرفتند و در این چند سال اخیر حسب به حکم دولت از اخذ هر چیز ممنوع شده‌اند که در عوض چون دیناری موجب ندارد به این سبب بعضی از این نواب باطناً از دولت ناراضی و خود افکار مردم را مشوب و کارشکنی می‌کنند و یا در خفا تاحدی که مأمورین دولت مطلع نشوند هرچه بتوانند از مردم می‌گیرند. وی عقیده‌مند بود که اگر به نواب فوق‌الذکر موجب داده شود حتماً اوضاع بلوچستان رو به خوبی خواهد گذارد. کی استوان (همان).

رئیس پست چابهار طی گزارشی درباره نقش یکی از خوانین نواحی ساحلی بلوچستان نوشته است:

مشغول تحریکات و اشتباه‌کاری‌هایی است به اهالی و به آن‌ها چنین فهمانده که پس از جمع‌آوری اسلحه بلوچستان اهالی را به‌طور اجبار داخل در نظام‌وظیفه خواهند

ریشه‌یابی مخالفت مردم بلوچستان با اجرای قانون سجل احوال در دوره پهلوی اول ۱۰۹

نمود و آن‌ها را وادار به فرار نموده و چون روحیات اهالی بلوچستان هم تاکنون به واسطه نفوذ سردارهای بلوچ و نبودن معارف در این حدود کاملاً به همان حال سابق باقی است انتظار می‌رود که از این تحریکات کلیه اهالی ترک خانه و زندگانی خود نموده و به خارجه پناهنده شوند (مارجا، ۱۷۱۴۳۲۴۶، ۱۲۰، ۲۹۰).

باتوجه به این گزارش‌ها و روایت‌های تاریخ محلی و مصاحبه‌های نویسنده این مقاله با معمرین و آگاهان تاریخ معاصر بلوچستان، همان‌گونه که خوانین و روحانیان هم‌سو با دولت به تسهیل و تسریع برنامه‌های دولتی کمک می‌کردند، حاکمان و منتقدان محلی مخالف نقش مهمی در خودداری مردم بلوچستان در گرفتن شناس‌نامه داشتند و شماری از آن‌ها به خارج از ایران مهاجرت کردند (مصاحبه با علی سلطانی). درکنار دو گروه از خوانین بلوچستان که موضع آن‌ها در برابر برنامه سجل احوال بررسی شد گروه دیگری از خوانین بلوچ بدون مخالفت یا همراهی موضع بی‌طرفانه‌ای داشتند.

۴. دوره دوم اجرای قانون سجل احوال در بلوچستان و عوامل تشدید مخالفت با آن

مرحله اول اجرای قانون سجل احوال در بلوچستان که در سال‌های ۱۳۱۲-۱۳۱۳ اجرا شد اجباری نبود، زیرا برخی از مأموران دولتی، باتوجه به اوضاع بلوچستان، اجباری اعلام کردن آن را هم‌زمان با شروع این برنامه موجب بروز اشکال‌های جدی می‌دانستند. اولین کسانی که در این مرحله اقدام به گرفتن شناس‌نامه کردند عمدتاً ساکنان شهرها و مناطقی از بلوچستان بودند که تجربه تعاملی پنج‌ساله با نیروهای دولتی داشتند و از همان ابتدای نفوذ دولت در جریان عملیات ارتش در سال ۱۳۰۷ ش رابطه‌ای نزدیک و بر مبنای همکاری با نظامیان برقرار کرده بودند.

گزارش‌های ارسال شده از سوی نظامیان به مرکز مبنی بر پیش‌رفت نکردن برنامه سجل احوال موجب شد که رضا شاه دستور «اقدامات شدید و فوق‌العاده در کلیه مناطق مخصوصاً مکران و بلوچستان» را صادر کند (حجازی ۱۳۳۸: ۶۲). در نتیجه این دستور و نظارت مستقیم رضا شاه، اقدامات فوق‌العاده‌ای در اجرای این برنامه در بیش‌تر نواحی بلوچستان شروع شد.

واکنش مردم در این مرحله باتوجه به اجباری و فراگیر بودن آن شدیدتر از مرحله اول بود. خودداری از گرفتن شناس‌نامه، ترک محل سکونت، پناه‌بردن به مناطق

کوهستانی، و مهاجرت شمار زیادی از مردم این ناحیه به خارج از ایران، به ویژه هندوستان، عمان، و زنگبار، بخشی از واکنش‌ها در مخالفت با برنامه آمار و سجل احوال بود (کمام، ۱۰۰۰۱۱۵۵۸۸، ۱۰۰۰۱۱۵۵۸۸، ۶۴۴۴۵۶۲۰۳۵). حمله به مأموران سجل احوال و ازبین بردن اوراق و دفاتر و اسباب و وسایل آن‌ها راه‌های دیگر نشان دادن مخالفت با اجرای این برنامه بود (ساکما، ۰۰۳۳۹۱۰۱).

مأموران اداره سجل احوال در مقابل اجرای کند این برنامه سعی کردند که با کمک نفوذ سران محلی و سرداران هر ناحیه این برنامه را به پیش ببرند، اما یکی از کدخدایان جواب داده بود: «اگر من بگیرم مورد ملامت سرداران خواهم شد تا سرداران نگیرند ما هم نخواهیم گرفت» (ساکما، ۰۰۳۳۹۱۰۲). یکی از سرداران بانفوذ بلوچ در ملاقات با مأموران بازرسی ثبت احوال گفته بود: «اگر من سجل بگیرم، تمام بلوچستان با من دشمن می‌شوند و تا ابدالدهر مرا لعنت می‌کنند؛ هر وقت بلوچستان را آمار کردید ما هم اطاعت می‌کنیم» (ساکما، ۰۰۳۳۹۱۰۳). از سوی دیگر، با وجود همه مخالفت‌ها دولت مصمم بود که این برنامه را اجرا کند، بنابراین، نیروهای ارتش و امنیه برای پشتیبانی از مأموران سجل احوال به نواحی مختلف بلوچستان اعزام شدند و اجرای این برنامه به دستور رضا شاه و نظارت مستقیم محمود جم، نخست‌وزیر وقت، و سر تپ تاج‌بخش، فرمان‌ده تیپ مکران، در بیش‌تر نواحی بلوچستان به اجرا درآمد (ساکما، ۰۰۳۳۹۱۰۸، ۰۰۳۳۹۱۰۹).

با وجود اقدامات بیش‌تر مقاومت‌ها و مخالفت‌های مردمی افزایش یافت. در نتیجه، محمود جم طی نامه‌ای به دفتر مخصوص شاهنشاهی نوشته بود: «اهالی از اخذ ورقه فراری و انواع مشکلات را برای مأمورین فراهم می‌نمایند. در صورتی که اراده ملوکانه اقتضا فرماید، مأمورین این قسمت هم احضار، پس از آن که زمینه بهتری فراهم شد بعداً اقدام شود» (ساکما، ۰۰۳۳۹۱۰۵)؛ در پاسخ، رضا شاه متوقف کردن این برنامه را در آن نواحی ای که شروع شده بود به صلاح ندانسته بود، ولی با تعویق آن در مناطقی که هنوز اجرای آن شروع نشده بود موافقت کرده بود (ساکما، ۰۰۳۳۹۱۰۴).

تداوم برنامه سجل احوال، که با پشتیبانی نیروهای نظامی همراه بود، موجب وحشت بیش‌تر مردم شد و تعداد زیادی از مردم نواحی مختلف بلوچستان به خارج از ایران مهاجرت کردند و از این سال‌ها در حافظه تاریخی معمرین و مردم بلوچستان با عنوان «سال سجلی» یاد می‌شود. در این مرحله، علاوه بر زمینه‌های ساختاری و ذهنی قبلی، عوامل دیگری موجب مخالفت مردم با برنامه آمار و سجل احوال شده بود که در ادامه ارائه می‌شوند:

۱.۴ کشف حجاب و تأثیر آن در افزایش نگرانی از سجل احوال

اجرای برنامه کشف حجاب در بیش‌تر نواحی ایران و انتشار اخبار مربوط به آن بیش‌ترین نگرانی و وحشت را از برنامه‌های دولت و خودداری مردم در برابر برنامه سجل احوال در این مرحله به‌دنبال داشت. کشف حجاب در بلوچستان در مقایسه با دیگر نواحی ایران با ملاحظات خاصی فقط در خانواده‌های نظامیان و در پادگان‌های خاش و زاهدان انجام شد، اما انتشار خبر آن (*اطلاعات*، ۲۶۸۴: ۴) اسباب وحشت مردم بلوچستان را به‌هم‌راه داشت.

بلوچستان جامعه‌ای به‌شدت سنتی بود و اجرای برنامه کشف حجاب بین مردم آن واکنش‌های شدیدی را می‌توانست به‌هم‌راه داشته باشد. در سال ۱۳۰۵ ش و در جریان بازدید سرهنگ علی‌شاه رحیمی از پادگان ارتش در خاش، که دستور تراشیدن ریش و سیل سربازان بومی را داده بود، شورش بزرگی در برابر این اقدام روی داد که به تصرف پادگان خاش و به‌اسارت گرفته شدن رحیمی منجر شد (منصف ۲۵۳۵: ۱۷۲-۱۷۵؛ عاقلی ۱۳۷۹: ۲۷۹).

هرچند کشف حجاب در بلوچستان به‌صورت عمومی به‌اجرا درنیامد و نیروهای نظامی حرکتی در جهت برداشتن چادر از سر زنان انجام ندادند (تغییر لباس و کشف حجاب به *روایت اسناد* ۱۳۷۸: سند ۹۶)، روایت‌هایی حاکی از آن است که گاه برخی نظامیان در برخی از شهرها از جمله دزداب به‌صورت محدود اقدام به کوتاه‌کردن لباس مردان و برداشتن کلاه محلی و گذاشتن کلاه پهلوی بر سر آنان کرده بودند (مصاحبه با حاجی عباس خان صفرزایی ۱۳۹۶؛ *حیل‌المتین* ۱۳۰۸: ش ۳۷). هم‌چنین، گزارشی در دست است که در جریان خلع سلاح مردم یکی از مناطق بلوچستان تعدادی از نظامیان، پس‌از ناکامی در جمع‌آوری سلاح، به کوتاه‌کردن موی زنان اقدام کرده بودند که با مخالفت یکی از رهبران مذهبی بلوچستان مواجه شد و سرهنگ نخجوان نیز این عمل را تقبیح و نظامیان را تنبیه کرد (بزرگزاده ۱۳۸۴: ۱۳۶).

چنین اقداماتی و انتشار اخبار اجرای کشف حجاب در دیگر نواحی ایران، به‌ویژه در شهرهایی چون مشهد و کرمان که مردم بلوچستان از دیرباز با این دو شهر در ارتباط بودند، بر نگرانی مردم افزود. آنان گرفتن شناس‌نامه را اقدامی می‌دانستند که می‌توانست به شناسایی آن‌ها و ثبت رسمی مشخصات آن‌ها و سرانجام به اجرای برنامه‌هایی چون کشف حجاب بینجامد (مصاحبه با حاجی عیسی خان بزرگزاده ۱۳۹۷).

در گفت‌وگوهای متعدد نگارنده با معمرین بلوچ، ترس مردم را از اجرای برنامه کشف حجاب از جمله دلایل اصلی مقاومت در برابر دوره دوم برنامه سبج احوال دانسته‌اند و آن را عامل مهمی در مهاجرت ساکنان بلوچستان به خارج از ایران ذکر کرده‌اند (همان).

۲.۴ تأثیر روش‌های به‌کارگرفته‌شده برای خلع سلاح در مخالفت با سبج احوال

اجرای هم‌زمان برنامه خلع سلاح و سبج احوال در بلوچستان مانع مهمی در موفقیت قانون سبج احوال بود (یادداشت‌های سیاسی ایران/۱۳۹۳: ج ۱۰، ۱۰۴۸). اولین دور اجرای قانون سبج احوال در بلوچستان با عملیات سرتیپ البرز در کوهک (کووگ) در سال ۱۳۱۳ و درگیری‌های ارتش با اسماعیل‌زهی‌ها در شمال بلوچستان هم‌زمان بود که این برخوردها ترس و نگرانی بیش‌تر مردم را از سبج احوال در پی داشت.

از مسائل دیگر در جریان خلع سلاح که مانع پیش‌برد قانون سبج احوال می‌شد روش‌های غیرمتعارفی بود که در وادارکردن عشایر به تحویل سلاح‌هایشان به‌کار گرفته می‌شد. گزارش‌هایی در دست است که سران طایفه یاراحمد زهی (شهنوازی بعدی) را در جلسه‌ای به‌منظور تعمیر قنوات آن‌ها از سوی دولت دعوت می‌کنند؛ نویسنده حکایت بلوچ در این باره می‌گوید:

آمدن این‌ها رو جمع کردن، گفتند پولی آمده برای قنوات خودتان آباد کنید، همه این‌ها آمدن، جمع شدن تو تلگراف‌خانه، به حساب ما داریم تلگراف می‌کنیم به شاه، مخایره بشه، ما داریم دستور پول می‌گیریم، همه که آمدند، یک گروهان ۱۸۰ نفری این‌ها رو محاصره کرد (زند مقدم ۱۳۷۱: ج ۲، ۴۹۰).

در موردی دیگر به‌منظور وادارکردن طایفه اسماعیل‌زهی برای تحویل سلاح‌هایشان به مصادره و توقیف دام‌های آنان اقدام کردند (ارفع ۱۳۷۷: ۲۸۸). مشخص است که به‌کارگیری چنین روش‌هایی موجب بی‌اعتمادی به دولت جدید و مخالفت با تمامی برنامه‌های دیگر می‌شد که دولت قصد اجرای آن‌ها را داشت و برای مردم سودمند نیز بود.

۵. نتیجه‌گیری

قدرت دولت پهلوی اول در بلوچستان دیرتر از دیگر مناطق ایران استقرار یافت. مردم این ناحیه به‌علت راه‌نیافتن اندیشه‌های نوخواهی و تجدد در میانشان ذهنیتی سستی از دولت و

ریشه‌یابی مخالفت مردم بلوچستان با اجرای قانون سجل احوال در دوره پهلوی اول ۱۱۳

نهادهای سیاسی داشتند و اجرای برنامه‌های دولت شبه‌مدرن پهلوی در تضاد با ساختار سنتی و ذهنیت تاریخی این مردم قرار داشت.

هرچند پس از استقرار نیروهای نظامی در بلوچستان برنامه‌های مختلفی در زمینه نوسازی شروع شد، ولی بسیاری از این برنامه‌ها فراگیر نبود. قانون سجل احوال نخستین برنامه فراگیر دولت در بلوچستان بود که با موانع زیادی روبه‌رو شد. ذهنیت شکل‌گرفته مردم درباره سلسله‌های حاکم بر ایران، بر اثر سیاست‌های خشنی که در جریان گسترش قدرت خود در بلوچستان اعمال می‌کردند، نقش مهمی در امتناع مردم این منطقه در مقابل برنامه‌های دولتی داشت.

گزارش‌های متعددی در منابع تاریخی از شدت عمل کارگزاران حکومت‌های مرکزی در برابر مردم بلوچستان در دست است. به دنبال استقرار نیروهای دولتی، اخذ مالیات سنگین که موجب ویرانی زیرساخت‌های زندگی می‌شد از دیگر عوامل روی گردانی مردم بلوچستان از برنامه سجل احوال بود؛ چراکه بر اساس تجربه‌های پیشین درباره مالیات‌های مضاعف، گرفتن شناس‌نامه و ثبت مشخصات خود را زمینه‌سازی برای اخذ مالیات می‌دانستند.

پیوستگی قانون سجل احوال با نظام اجباری و ذهنیتی که مردم بلوچ از نیروهای نظامی از دوران صفویه تا قاجار به دست آورده بودند از دیگر علل اصلی مقاومت اجتماعی در برابر برنامه سجل احوال بود. در کنار این عوامل که ریشه در دوران‌های قبل از پهلوی داشت، موانع دیگری که حاصل نوع عملکرد نیروهای نظامی پس از استقرار دولت پهلوی بود اجرای قانون آمار و سجل احوال را با محدودیت‌هایی مواجه می‌کرد. رفتارهای خشنی که بر اثر آن‌ها شمار زیادی از مردم بلوچستان جان خود را از دست داده بودند موجب مخالفت بیش‌تر با برنامه‌ای می‌شد که اجراکنندگان آن نظامی بودند یا این‌که با پشتیبانی و حمایت مستقیم و حضور نظامیان صورت می‌گرفت. در اجرای این برنامه و به‌ویژه در دومین دوره اجرای آن، گروه بزرگی از مردم بلوچستان برای درمان‌ماندن از پی‌آمدهای تصور شده‌ای که سجل احوال می‌توانست برای آن‌ها داشته باشد به شیوه‌های مختلف در برابر آن مقاومت کردند که مهاجرت از ایران از جمله این واکنش‌ها بود.

کتاب‌نامه

احمدی کرمانی، یحیی (۱۳۵۴)، *فرمان‌دهان کرمان*، به تصحیح و تحشیه و مقدمه محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران: دانش.

ارفع، حسن (۱۳۷۷)، *در خدمت پنج سلطان*، ترجمه سیداحمد نواب، تهران: مهرآئین.

- اسپونر، برایان (۱۳۷۷)، «بلوچ و بلوچستان»، در: *دانش‌نامه جهان اسلام*، ج ۴، تهران: بنیاد دائرةالمعارف اسلامی.
- استرآبادی، محمدمهدی بن محمدنصیر (۱۳۴۱)، *تاریخ جهانگشای نادری*، به کوشش سیدعبدالله انوار، تهران: انجمن آثار ملی.
- اطلاعات* (۱۳۱۳)، ش ۲۲۵۱، ۱۰ مرداد.
- اطلاعات* (۱۳۱۴)، ش ۲۴۶۸، ۲۱ دی.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۹۳)، *تبارشناسی هویت جدید ایرانی: عصر قاجاریه و پهلوی اول*، تهران: علمی و فرهنگی.
- ایران* (۱۳۰۴)، ش ۱۸۳۵، ۱۴ خرداد، ص ۳.
- ایران* (۱۳۰۴)، ش ۱۸۳۹، تیر، ص ۲.
- بزرگزاده، عبدالباسط (۱۳۸۴)، *زندگی، شخصیت و مبارزات مولانا عبدالله سرریزی*، تألیف عبدالباسط بزرگزاده، نورالنسا ملازاده، زاهدان: احسان.
- بنی احمد، احمد (۲۵۳۶)، *تاریخ شاهنشاهی پهلوی اعلی حضرت رضا شاه کبیر*، تهران: بی‌نا.
- توی، قاضی احمد و آصف‌خان قزوینی (۱۳۷۸)، *تاریخ الفی*، به کوشش سیدعلی آل‌داوود، تهران: فکر روز.
- ترکمان، اسکندریک (۱۳۵۰)، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، تهران: امیرکبیر.
- ترکمان، اسکندریک و محمدیوسف مورخ (۱۳۱۷)، *ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی*، تصحیح سهیلی خوانساری، تهران: کتاب‌فروشی اسلامیة.
- تغییر لباس و کشف حجاب به روایت اسناد (۱۳۷۸)، تهران: وزارت اطلاعات، مرکز بررسی اسناد تاریخی.
- تقوی، سیدمصطفی (۱۳۸۹)، *امنیت در دوره رضا شاه*، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ ایران.
- جهانبانی، امان‌الله (۱۳۳۶)، *عملیات قشون در بلوچستان*، تهران: چاپ‌خانه ارتش.
- جهانبانی، امان‌الله (۱۳۳۸)، *سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن*، تهران: چاپ‌خانه ارتش.
- حبل‌المتین* (۱۳۰۸)، ش ۳۶ و ۳۷، آبان.
- حجازی، محمد (۱۳۳۸)، *میهن ما*، تهران: وزارت فرهنگ.
- خالق‌داد، آریا و ایرج افشار (۱۳۶۸)، «کتابچه بلوچستان-۲: جغرافیا و تاریخ بلوچستان: تألیف ۱۲۸۹ ق»، در: *فرهنگ ایران زمین*، ش ۲۸.
- خسروزاده، سیروان (۱۳۹۴)، *خاطراتی از عملیات نظامی در آذربایجان، کردستان و بلوچستان ۱۳۲۰-۱۳۰۲ شمسی: سرلشکر محمود امین*، تهران: نشر و پژوهش شیرازه.
- رهربرن، کلاوس میثائیل (۱۳۴۲)، *نظام ایالات در دوره صفویه*، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

ریشه‌یابی مخالفت مردم بلوچستان با اجرای قانون سجل احوال در دوره پهلوی اول ۱۱۵

زند مقدم، محمود (۱۳۷۱)، حکایت بلوچ، ج ۲، تهران: محمود زند مقدم، شرکت سیت، ج ۵ و ۶، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

سازمان اسناد انقلاب اسلامی (مراسان)، ۰۰۳۳۹۱۰۱؛ ۰۰۳۳۹۱۰۲؛ ۰۰۳۳۹۱۰۳؛ ۰۰۳۳۹۱۰۴؛ ۰۰۳۳۹۱۰۵؛ ۰۰۳۳۹۱۰۸؛ ۰۰۳۳۹۱۰۹؛ ۰۰۳۳۲۰۹۲؛ ۰۰۴۷۵۱۳۸.

سازمان اسناد ملی ایران (ساکما). ۲۱ - ۰۰۹۱۱۰۴ - ۲۳۰.

سالاربهزادی، عبدالرضا (۱۳۷۲)، بلوچستان در سال‌های ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۷ قمری، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

سایکس، پرسی مولزورث (۱۳۶۳)، سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس یا ده هزار میل در ایران، ترجمه حسین سعادت نوری، تهران: لوحه.

سپاهی، عبدالودود (۱۳۸۵)، بلوچستان در عصر قاجار، قم: گلستان معرفت.

سیاسر، قاسم و محمدتقی رخشانی (۱۳۸۹)، تاریخچه آموزش و پرورش سیستان و بلوچستان (از آغاز تا پیروزی انقلاب اسلامی)، زاهدان: نقتان.

عاقلی، باقر (۱۳۷۹)، رضا شاه و قشون متحدالشکل، تهران: نامک.

عسگری، ناصر (۱۳۵۷)، مقدمه‌ای بر شناخت سیستان و بلوچستان، تهران: دنیای دانش.

غراب، کمال‌الدین (۱۳۶۴)، بلوچستان یادگار مطرود قرون، تهران: کیهان.

قائم‌نیک، رضا (۱۳۹۰)، «انباشت تاریخی یک مسئله اعتباری»، مجله هابیل، ش ۵.

کاظمیه، اسلام و حسین ملک (۱۳۵۷)، جای پای اسکندر و سفری به بلوچستان، تهران: جاویدان.

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی (کمام)، ۰۰۰۰۴ - ۱۶۴۲۲ - ۲۲؛ ۰۰۰۰۵ - ۰۲۲۵۳۸ - ۲۱؛ ۱۰۰۰۱۵۵۹۲ - ۰۰۰۰۴ - ۲۴۷۷۲ - ۰۲؛ ۰۰۰۰۳ - ۲۴۷۷۲ - ۰۲؛ ۱۰۰۰۱۱۵۵۸۸؛ ۶۴۴۴۵۶۲۰۳۵.

کرمانی، ذوالفقار (۱۳۷۴)، جغرافیای نیمروز، به‌کوشش عزیزالله عطاردی، تهران: دفتر نشر میراث مکتوب.

مرکز اسناد ریاست‌جمهوری (مارجا)، ۲۹۰۱۲۰۱۷۱۴۳۳۵۷؛ ۲۹۰۱۲۰۱۱۷۱۴۳۲۴۶.

مستوفی بافقی، محمدمفیدین محمود (۱۳۴۲)، جامع مفیدی، به‌کوشش ایرج افشار، تهران: بی‌نا.

مشیزی، میرمحمد سعیدبن علی (۱۳۲۹)، تذکره صفویه کرمان، مقدمه و تصحیح محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران: علم.

منصف، محمدعلی (۲۵۳۵)، امیر شوکت‌الملک علم، تهران: امیرکبیر.

مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی (مپس)، اسناد سال ۱۳۰۱، پوشه ۱۰، ص ۱۹ - ۲۲؛ اسناد سال ۱۳۰۲، پوشه ۱۶، ص ۶۵؛ اسناد سال ۱۳۰۲، پوشه ۱۸، ص ۳۹ - ۴۱.

نیازی، محمد و وحید شالچی (۱۳۹۲)، «شکل‌گیری نظام‌وظیفه در ایران و طرح ملت‌سازی در دوره پهلوی اول»، مجله جامعه‌پژوهی فرهنگی، ش ۲.

- واعظ شهرستانی، نفیسه (۱۳۸۸)، *سیاست عشایری دولت پهلوی اول*، تهران: نشر تاریخ ایران.
- وزیری کرمانی، احمدعلی (۱۳۵۳)، *جغرافیای کرمان*، به کوشش محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران: ابن سینا.
- وزیری کرمانی، احمدعلی (۱۳۷۵)، *تاریخ کرمان*، به تصحیح و تحشیه محمدابراهیم باستانی پاریزی، ج ۲، تهران: علم.
- وقایع اتفاقیه* (۱۲۶۹)، ش ۱۱۶، ۱۲ رجب.
- وقایع اتفاقیه* (۱۲۷۲)، ش ۲۶۶، ۱۳ رجب.
- هدایت، رضاقلی بن محمدهادی (۱۳۳۹)، *تاریخ روضه‌الصفای ناصری*، تهران: کتاب‌فروشی‌های مرکزی، پیروز و خیام.
- یادداشت‌های سیاسی ایران* (۱۳۹۳)، ویراستار آر. ام. بارل [رابرت ال. جارمن]، ترجمه افشار امیری، ج ۱۰، بخش ۲، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

مصاحبه‌ها

- حاجی عباس خان صفرزایی، ساکن هیرمند، ۱۳۹۶/۶/۷.
- حاجی عیسی خان بزرگزاده، ساکن سراوان، ۱۳۹۷/۱/۴.
- عبدالله صفرزایی به نقل از پدرشان، ساکن زابل، ۱۳۹۶/۶/۷.
- علی سبجانی معروف به ملاعلی خان، ساکن سب و سوران، ۱۳۹۶/۱۱/۱۰.
- میرزا رضاییان، ساکن نیک‌شهر، ۱۳۹۵/۱۲/۱۸.